



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مرحوم محقق (رضوان الله تعالى علیه) این بود که در هنگام نشوز این امور سه گانه مطرح است، اولاً؛ و می توان حکمی در مسئله «نشوز طرفین» انتخاب کرد، ثانیاً؛^۱ اما کاملاً توضیحی ندادند که این ترتیب لازم است یا ترتیب لازم نیست و صرف خوف کافی است برای ترتیب این امور، یا علم در تقدیر است ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ﴾^۲ یعنی «علمتم»، یا اصرار در تقدیر است که مرحوم شهید ثانی در مسالک دارد،^۳ یا احتمال «أحد الأمرین» مطرح است که صاحب جواهر مطرح کرد^۴ که ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ﴾ یعنی «علمتم»، یا در کنار ﴿خِفْتُمْ﴾ «کانت مصرّة» باشد «وإن أصرت» باشد یا «خفتم اصرارها» و امثال آن باشد؟

ظاهراً هیچ کدام از این سه امر لازم نیست نه تقدیر علم، نه تقدیر اصرار و نه تقدیر «أحد الأمرین» برای اینکه منظور از این خوف، خوف عقلی است نه خوف نفسی! یک وقت است که انسان ترسو است به مجرد احتمال هراسناک است، یک وقت خوفی است که منشأ عقلایی دارد و آن طمأنینه است که تحقیق این در مسئله سفر حرام و وجوب اتمام صلات در سفر حرام مطرح شد که اگر خوف خطر است آنجا بیان کردند منظور خوف عقلایی است که منشأ آن طمأنینه یا علم است خوف غیر عقلایی باعث حرمت سفر یا اتمام نماز نیست خوف عقلایی هم «عند

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

۲. سوره نساء، آیه ۳۵.

۳. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۳۵۴.

۴. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۲۰۰.

الطمأنینه» است ﴿خَفْتُمْ شِقَاقَ﴾ یعنی یک هراس عقلایی است و منشأ هراس عقلایی یا طمأنینه است یا اصرار اوست یا او مصرّ بر این ترک وظیفه است یا شواهد دیگری دارید که او به حالت عادی برنگردد. بنابراین نه علم در تقدیر است، نه اصرار در تقدیر است و نه «أحدهما» خوف همان خوف عقلایی است و خوف عقلایی منشأ آن طمأنینه است.

مطلب بعدی آن است که این امور سه‌گانه هر سه قضایی است یا هر سه در اختیار آنهاست یا بعضی قضایی است و بعضی غیر قضایی. ظاهراً مسئله ﴿فَعِظُوهُمْ﴾ زیر مجموعه مطلق امر به معروف و نهی از منکر یا سایر علل و عوامل مندرج است احتیاج به حکم قاضی ندارد و همچنین ﴿وَأَهْجُرُوهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ﴾^۱ هم جزء آداب و سنن است که امر داخلی است اما ﴿وَأَضْرِبُوهُمْ﴾ حکم قضایی است این ﴿وَأَضْرِبُوهُمْ﴾ نظیر ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ﴾^۲ است نظیر ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾^۳ است و مانند آن که حکم قضایی است. همان طوری که در سوره «نور» فرمود اگر اینها آلوده شدند ﴿مَائَةً﴾ تازیانه و مانند آن بزنید، این را معین نکرد به پدر یا به مادر یا به شوهر به اینها که نگفت بزنید و به جامعه هم که نگفت شما بزنید، این قانون است و برای اجرای قانون یک متولّی مشخص کرده است شخصی را به نام پیغمبر یا امام (علیهما السلام) یا نائب آنها مشخص کرد، مگر در مسئله ﴿السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ﴾ کسی احتمال می‌دهد که هر مالباخته‌ای بتواند دست سارق را قطع کند؟! یا ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾ یکی از محارم مگر می‌توانند تازیانه بزنند؟! حالا مسئله «امر به معروف و نهی از منکر» و مراحل دیگر حساب جدایی دارد ولی حکم قضایی قاضی می‌خواهد قانون است، این قانون است و قانون متولّی می‌طلبد. پس ﴿وَأَضْرِبُوهُمْ﴾ گاهی امر است

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

۲. سوره مائده، آیه ۳۸.

۳. سوره نور، آیه ۲.

مثل ﴿السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا﴾، گاهی فعل مجهول است مثل اینکه ﴿الَّذِينَ يُحَارِبُونَ... يُقْتَلُونَ أَوْ يُمْلِكُونَ﴾^۱ آنجا

هم به هر حال حکم، حکم قانون است و دستگاه قضا مسئول و متولی کار است.

پرسش: اگر قضای جور و طاغی بود چه؟

پاسخ: نه، قضای جور را که شارع مقدس نمی‌پذیرد، وقتی حکم خداست یقیناً قضا، قضای عدل است شرایطش

هم باید باشد منتها حالا بعضی از شرایط الآن ذکر می‌شود که در اینجا لازم است یا لازم نیست؟ وگرنه در

﴿فَاقْطَعُوا﴾ در ﴿وَاضْرِبُوا﴾ در ﴿يُضَلُّوا﴾ چه در حدود محارب چه در حدود سارق چه در حدود زانی همه اینها

حکم قضا است به هر حال قاضی باید انجام بدهد قاضی باید عادل باشد آگاه به مسایل شرعیه باشد.

حالا می‌رسیم به خصیصه قضا در مسئله ﴿وَاضْرِبُوا﴾؛ آیا ترتیب لازم است یا نه؟ از خود آیه ترتیب به

دست نمی‌آید لکن به اتفاق کل از این آیه ترتیب فهمیدند همان طوری که از آیه وضو ترتیب فهمیدند. در سوره

مبارکه «مائده» وقتی فرمود: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾^۲ «غسلتان» و «مسحتان» این چهار امر را دستور دادند در

هیچ کدام «فاء» نیست ترتیب غسلتان «إحداهما علی الأخری»، ترتیب مسحتان «إحداهما علی الأخری»، ترتیب

مسح بر غسل، هیچ کدام از اینها از آیه به دست نمی‌آید فرمود: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا﴾ این «فاء» در

طلیعه امر است نه در وسط ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾

در هیچ جا «فاء» نیست که اول غسل وجه باشد بعد غسل ید، اول مسح سر باشد بعد مسح رِجلین، این را از

روایات فهمیدیم.

۱. سوره مائده، آیه ۳۳.

۲. سوره مائده، آیه ۶.

غرض این است که ترتیب، در مسئله احکام سه گانه «نشوز» مثل ترتیب، در احکام چهارگانه وضو هیچ کدام از خود آیه به دست نمی آید و نمی شود گفت گاهی «واو» به معنای «فاء» است، «واو» به معنای خودش است لکن ذات اقدس الهی فرمود این قرآن مبین و مفسر می خواهد، مبین و مفسر می خواهد نه برای اینکه مجمل است برای اینکه فهم آن آسان نیست. فرمود: ﴿كِتَابٌ أُنْزِلْنَاهُ إِلَيْكَ﴾^۱، ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۲ تو باید بیان کنی، تو مفسر هستی، به تو گفتیم که منظور از این آیه چیست، به آنها که نگفتیم. ذات اقدس الهی از سه راه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را آگاه کرد: یکی از راه قرآن است که «لفظاً و معنأً» از خداست و معجزه است، یکی هم از راه حدیث قدسی است که معنأً هست و لفظاً هم هست ولی «بلا إعجاز» این لفظ معجزه نیست، یکی هم از راه روایات است که لفظ آن از وجود مبارک حضرت است معنا و حکم آن از ناحیه خداست و معجزه هم نیست. مگر این همه روایاتی که از ائمه (علیهم السلام) و از خود حضرت رسیده است اینها - معاذ الله - از خودشان است؟! یا تمام این احکام و حکم را آنها از ذات اقدس الهی دریافت کردند؟! بنابراین فرمود ما از سه راه مطالب را به تو بیان می کنیم و تو تنها مفسری تو باید بیان کنی آنها هم متوجه بشوند ﴿كِتَابٌ أُنْزِلْنَاهُ إِلَيْكَ﴾ با اینکه نور است اما این نور مبین می خواهد شارح می خواهد ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ تو باید بیان کنی و وجود مبارک حضرت هم بیان فرمود، فرمود تا من هستم که هستم در سوره مبارکه «حشر» هم فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۳ هم به حضرت فرمود تو مفسری هم به ما فرمود گوش کنید ببینید او چه می گوید. به حضرت فرمود: ﴿كِتَابٌ أُنْزِلْنَاهُ إِلَيْكَ﴾ ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ هم به ما فرمود هر چه را که رسول خدا فرمود اطاعت

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱؛ سوره ص، آیه ۲۹.

۲. سوره نحل، آیه ۴۴.

۳. سوره حشر، آیه ۷.

کنید! ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ و حضرت هم حدیث «ثقلین» را فرمود که «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ»^۱ همه اینها با دو دو تا چهار تا روشن شد.

بنابراین اگر در مسئله وضو این امور چهارگانه «غسلتان» و «مسحتان» ترتیب است براساس حکم الهی است و اگر اینجا امور سه‌گانه ترتیب است براساس حکم الهی است، وگرنه خود اجماع «من حیث إنه اجماع» به هر حال هیچ جایی ندارد. اهل سنت چون کمبود روایی دارند و در روایات اهل بیت را بستند به قیاس عمل کردند و بخشی از اجماع هم در حکم قیاس است و اجماع برای آنها اصل است این است که مرحوم شیخ (رضوان الله تعالی علیه) در رسائل دارد: «هو الأصل لهم و هم الأصل له»^۲ برای اینکه اینها سقیفه را با اجماع درست کردند و منشأ اجماع هم قیاس آنها بود.

غرض این است که این احکام سه‌گانه ترتیبی که می‌گویند و مرحوم صاحب جواهر دارد «بالإجماع»، این نظیر ترتیب «غسلتان» و «مسحتان» وضو است «بالإجماع القطعی» و ریشه آن هم روایات است اما آن بخش‌های اول و دوم تقریباً به بخش‌های «امر به معروف و نهی از منکر» نزدیک‌تر است اما بخش سوم که بخش «قضا» است این باید به حکم شرعی باشد. این هم که گفتند «مسواک» برای اینکه مستحب است که با این چوب باشد چوب‌های دیگر دردناک‌تر است دردآور است اما با این چوب درد ندارد و غرض در اینجا تنبیه است، «مدمی» و «مُبرح» یا «مُبرح» نباشد که دردآور باشد. این قضا اعم از تسبیب و مباشرت است. مگر در مسئله قاضی که فرمود ﴿فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ خود قاضی بر خود قاضی واجب است که قطع ید کند یا «مع التّسبیب»؟ در مسئله قضا

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۶۴۷؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۳؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸.

۲. فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۸۴.

مباشرت که لازم نیست، قاضی اعم از مباشره یا تسبیب حدود الهی را اجرا می‌کند، اگر این مرد ببیند که مشکل عاطفی پیدا می‌کند در داخل او نمی‌تواند جلوی بچه‌ها مادر را بزند بساط داخلی و عواطف به هم می‌خورد به پدر آن خانم یا به مادر آن خانم یا به برادر بزرگ آن خانم بگوید شما او را تنبیه کنید قاضی که لازم نیست خودش مجری حد باشد در مسئله ﴿فَاقْطِعُوا﴾ همین طور است، در مسئله ﴿وَاضْرِبُوا﴾ در مسئله ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾ همین طور است، در مسئله ﴿يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا﴾ همین طور است حکم حدی را که لازم نیست خود قاضی اجرا کند. بنابراین این از باب حکم قضا است سخن از مردسالاری نیست، یک؛ مباشرت هم لازم نیست، دو؛ عطف آن هم گرچه با «واو» است به وسیله روایات ترتیب به دست آمد، سه؛ نظیر ترتیبی که در «غسلتان» و «مسحتان» است، چهار.

پرسش: اگر ضرب اجرا نشود معصیت است؟

پاسخ: چون حق است مثل ﴿فَاقْطِعُوا﴾ است. در بعضی از امور است که مالباخته می‌گوید من بخشیدم حالا شاید در آنجا شارع مقدس عفو کند چون اساس حدود بر تغلیب عفو است. در بعضی از چیزها «حق الله» است عفو مردم بی‌اثر است در بعضی از امور «حق الناس» است عفو مردم مؤثر است. در جریان سرقت احتمال است و جا هم دارد که مالباخته بگوید من صرف‌نظر کردم، من به او بخشیدم بلکه اینجا قاضی ممکن است که صرف‌نظر کند اما در مسئله ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾ که حق شوهر نیست حق پدر نیست این «حق الله» است لذا همه جمع شوند بگویند ما رضایت دادیم پرونده همچنان باز است. اگر مسئله «حق الله» باشد این «إلا و لابد» باید جاری شود اگر شوهر بگوید من از شکایت صرف‌نظر کردم، پدر بگوید من از شکایت صرف‌نظر کردم، برادر بگوید ما از شکایت صرف‌نظر کردیم، حق آنها نیست تا صرف‌نظر کردن آنها اثر بخش باشد.

پرسش: ...

پاسخ: آنجا بله معلوم است که امر «حق الناس» است.

پرسش: ...

پاسخ: اگر باب حدود نباشد در داخل سنگی روی سنگ بند نمی‌شود، این به آن می‌زند همان طوری که در صدر اسلام بود و حضرت فرمود تو هم برو مُشت بزن! طبع اولی این است. اینکه در «آیات الأحکام» خوانده شد که این شخص آمد حضور حضرت گفت «أفرشته کریمی»^۱ از دختر به عنوان «کریمه» یاد می‌کردند کریمه آقا، کریمه فلان! رسم هم بود می‌گفتند کریمه فلان کس در خانه فلان کس است یعنی آن آقا داماد ایشان است. گفت «أفرشته کریمی» من دخترم را هم‌فراش او کردم او دست بلند کرد دخترم را زد، حضرت فرمود تو هم برو بزن! بعد آیه نازل شد که این از سنخ حدّ است از سنخ قصاص و امثال آن نیست از سنخ «حق الناس» عادی نیست مُشت زدن عادی نیست که اول دعوا باشد منتها اگر طرفین از هم گذشتند این حد هم ساقط می‌شود مثل خود قصاص است که اگر عفو کردند یا تخفیف دادند به هر حال ساقط می‌شود اگر چنانچه «حق الله» باشد نه «حق الناس» بله آن رضا و سخط کسی که اثر ندارد.

پرسش: ...

پاسخ: حالا اگر شک کردیم در باب قضا اطلاقاً هم هست که یا عموم یا اطلاق تعیین کننده است نشد بعد از آن به اصل مراجعه می‌کنیم ولی ما در اینجا شک نداریم در مسئله ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾ شک نداریم همه ارحام بیابند صَرَف نظر کنند شکایت را پس بگیرند «حق الله» همچنان باقی است.

۱. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۱.

بنابراین مسئله **«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي»** با **«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ»** خیلی فرق دارد در مسئله **«وَأَضْرَبُوهُنَّ»** هم نظیر **«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ»** «حق الناس» است و قابل اسقاط چون انسان مالک نیست امین است در جریان مال خدای سبحان انسان را مالک قرار داد که فرمود: **«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ»**^۱ مالی را که انسان کسب کرد ملک اوست این را ذات اقدس الهی امضا کرده است کسی که مالی کسب کرد مال اوست اما همسری را گرفت ناموس او مال او نیست چه اینکه این ناموس همسر برای خود همسر هم نیست انسان در بخشی از امور «امین الله» است یکی از آنها آبرو است انسان می تواند صبح تا غروب برای کسی «قربة إلى الله» کار کند یا دوستانه کار کند عرق هم بریزد همان طوری که مال خودش را می تواند به دوست خود رایگان عطا کند خدمات خود را هم می تواند به دوست خود رایگان عطا کند اما آبرو چطور؟ آیا کسی حق دارد آبروی خود را ببرد حالا یا برای دنیای خود یا برای دنیای دیگری؟ این آبرو ناموس آدم است و ناموس امانت الهی است نه ملک انسان. حالا اگر کسی خواست آبروی خودش را ببرد می تواند؟ شرعاً حرام است.

این بیان نورانی حضرت را مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در کافی نقل کرد **«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»**^۲ فرمود او را آزاد خلق کرده است می خواهد مال خودش را در راه حلال البته یا خدمات خودش را در راه حلال به بعضی از دوستان بدهد اما آبروی خودش را می تواند بدهد؟! ابداً حق ندارد آبروی انسان امانت الهی است ناموس انسان امانت الهی است انسان «امین الله» است در مسئله آبرو «امین الله» است در مسئله ناموس لذا رضایت او اثر ندارد لذا شما می بینید در مسئله حدود و همه مسایل حتی قتل

۱. سوره نساء، آیه ۳۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۶۳.

در قصاص یک کسی عفو کند خب عفو کند «حق الناس» است قصاص نفس قصاص طرف در همه موارد عفو کند حق با اوست و صرف نظر می شود اما ناموس از این قبیل نیست آبرو از این قبیل نیست انسان خلیفه خداست و چون خلیفه خداست این آبرو مال اوست گفت تو جانشین من هستی این آبرو را حفظ بکن این ناموس را حفظ بکن.

بنابراین در جریان ﴿وَاضْرِبُوهُمْ﴾ که حکم قضایی است و مرحوم محقق در شرایع فرمود دیگران هم فرمودند که محکمه شرع یعنی نظام اسلامی می تواند پدر را سیمت قضا قرار بدهد که شما بعضی از احکام را در داخله منزل ایجاد کنید در اینجا سخن از پدرسالاری و مشیت و لگد زدن پدر نیست ممکن است همین مشیت زدن یک جا حلال باشد یک جا حرام باشد اگر رفت به محکمه قضا گفت که پسر من نماز نمی خواند من هر چه می گوید گوش نمی دهد آن وقت او حکم می کند که من سیمت قضا به شما می دهم آن وقت شما که قاضی هستید دستتان در امر به معروف و نهی از منکر بیش از دیگران باز است، یک؛ خود تعزیر هم در اختیار شما قاضی است، دو؛ می توانید به عنوان تعزیر الهی بزنید نه به عنوان پدرسالاری این خیلی فرق می کند شوهر و پدر می توانند از دستگاه قضا ابلاغ قضایی بگیرند حالا یا «شفهاً» یا «کتباً» به هر حال قاضی است این ﴿وَاضْرِبُوهُمْ﴾ از آن قبیل است نه از سنخ مردسالاری است نه از سنخ شوهرسالاری.

می ماند این مطلب که قاضی باید مجتهد باشد بله اما اینجا اجتهاد لازم نیست چرا؟ چون حکم مراتبی دارد آنجا که باید احکام الهی را استنباط کند بفهمد بله اما اینجا یک چیزی است دو دو تا چهارتایی است روشن، نیازی به تحقیق ندارد، نیازی به استنباط ندارد، هر مقلدی هم این را می فهمد مستحضرید که تقلید در امور نظری است در امور ضروری که تقلید نیست اصلاً تقلید برای این است که آدم علم پیدا کند چون نمی داند جاهل به عالم مراجعه

می‌کند ولی ضروریات را همه می‌داند نماز واجب است روزه واجب است حج واجب است خمس واجب است زکات واجب است که تقلید نمی‌خواهد همه ما می‌دانیم تقلید جایی است که آدم نداند وقتی ما می‌دانیم از چه کسی تقلید کنیم؟ ما می‌دانیم که نماز صبح دو رکعت است ظهر چهار رکعت است عصر چهار رکعت است مغرب سه رکعت است در این که مقلد نیستیم، می‌دانیم که خمس چقدر است زکات چقدر است این کلیات را می‌دانیم در اینها که مقلد کسی نیستیم تقلید در امور نظری است نه در امور ضروری همه ما می‌دانیم که پیغمبر این را فرمود ائمه این را فرمودند فرق بین ما و مجتهدین نیست آنها هم می‌دانند ما هم می‌دانیم آنها هم یقین دارند ما هم یقین داریم ما شک نداریم اگر یقین ما بیشتر از آنها نباشد کمتر از آنها هم نیست بلکه نصاب آن چقدر است؟ تأدیه آن چقدر است؟ اینها خصوصیتی است که آن مجتهد استنباط می‌کند ما هم مقلد او هستیم اطاعت می‌کنیم در جایی که انسان عالم است که تقلید نمی‌کند این مسئله خانوادگی هم یک امر ضروری و روشن است پیچیده نیست لذا گرچه در قاضی اجتهاد شرط است و اگر نشد باید «مَأْذُونٌ مِنْ قَبْلِ» مجتهد باشد لااقل تجزی را داشته باشد در این گونه از مسایل که امر عرفی است و استنباط نمی‌خواهد یک امر عقلایی است این اجتهاد شرط نیست.

می‌ماند آن مسئله نهایی که اگر ﴿فَابْتَغُوا حَكَمًا﴾ را همه هم استدلال کردند که این حکم، حکم قضایی است نه حکم تربیت خانوادگی و مردسالاری و پدرسالاری از آن قبیل نیست دارد که ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾ خوف یعنی خوف عقلی و عقلایی خوف عقلایی هم از طمأنینه نشأت می‌گیرد اگر علم نشد طمأنینه نه علم در تقدیر است نه اصرار خود همین خوف عقلایی نشانه آن است که منشأ طمأنینه دارد فرمود اگر ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾ فَابْتَغُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا^۱ و اگر نباشد نه.

۱. سوره نساء، آیه ۳۵.

خدا غریق رحمت کند مرحوم فیض را! ایشان در *وافی* این را نقل می‌کند^۱ از مرحوم ابن بابویه قمی در من لا یحضر^۲ مرحوم ابن بابویه در من لا یحضر این حدیث را از هشام نقل می‌کند که هشام وقتی خواست درباره جریان صفین و نهروان و حروریه‌ها سخن بگوید فرمود یقیناً اینها قصد سوء داشتند و قصد اصلاح نداشتند یعنی ابوموسی^۳ اشعری و عمرو عاص گفتند چرا؟ گفت ذات اقدس الهی فرمود: ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ از اینکه توفیق نیافتند و باطلی را بر حق پیروز کردند معلوم می‌شود که نیرنگ در کارشان بود قصد اصلاح نداشتند این را هشام فرمود این استنباط آیه است و استنباط لطیفی هم هست ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ این اصل کلی است درست است که در ذیل مسئله «حکمین» خانوادگی آمده است اما این ذیل یک قانون کلی است مثل قاعده «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۴ که در ذیل حدیثی واقع شده است صدر یک امر جزئی است ذیل یک استدلال کلی است ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ این اصل کلی است لذا فرمود یقیناً عمرو عاص و ابوموسی^۳ قصد اصلاح نداشتند وگرنه ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾^۵ یقیناً موفق می‌شدند از اینکه موفق نشدند و خونریزی‌های فراوانی رخ داد برای اینکه اینها قصد فساد داشتند قصد اصلاح نداشتند.

پرسش: برای اصلاح باید انسان‌ها صالح بروند نه ناصالح.

پاسخ: البته! ناصالح مثل ابوموسی^۳ مثل عمرو عاص، انسان ناصالح اراده صالح ندارد، چون ناصالح بودند اراده ناصالح هم داشتند.

۱. الوافی، ج ۲۲، ص: ۸۸۴

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۲۲.

۳. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱.

۴. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

غرض این است که این یک اصل کلی است که هشام از آیه استفاده کرد این اصل کلی را از امور خانوادگی شروع کرد در مسایل قضایی اجتماعی تا برسد به مسئله جنگ و صلح این اصل، اصلی است که در امر خانوادگی نازل شد می‌گویند از مسئله خانوادگی می‌شود ترقی کرد به مسایل اجتماعی عام و از آنجا به مسئله جنگ و صلح این اصل حاکم است خصیصه موردی ندارد نه مورد، مخصص است و نه شمول مسئله اجتماعی و امثال آن مانع اطلاق نخواهد بود ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ غرض این است اگر گرفتند اجتهاد در این کار شرط نیست نه برای اینکه در قضا اجتهاد شرط نیست برای این است که این امر یک امر عادی است قضای آن چنانی نیست.

«بقی هنا أمر» و آن این است که اگر این «حکمین» قصد طلاق کردند با قصد اصلاح یکسان است یا یکسان نیست؟ روایات باب یازده و دوازده که جلسه گذشته خواندیم^۱ این را توضیح می‌دهد چون از آن جهت «الطَّلَاقُ بِيَدٍ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ»^۲ است اگر اینها اختیار طلاق را به دست حکمین بدهند که می‌شود از باب توکیل و دیگر تحکیم نیست اما اگر از نظر تحکیم باشد رضایت طرفین شرط نیست در نصوص آمده است که اگر حکمین خواستند بین اینها اصلاح کنند و اینها باقی باشند امرشان نافذ است اما اگر قصد تفرقه دارند یعنی حکم به تفرقه کردند که طلاق پیدا شود اینها باید رضایت طرفین را جلب کنند پس معلوم می‌شود این یک حکومت مطلقه نیست حاکم مطلقه نیست که رضای طرفین شرط نباشد در اصلاح امور خانوادگی که صلح کنند یک قدر آن کوتاه بیاید یک قدر این کوتاه بیاید و دوباره باهم زندگی کنند نظر اینها و حکم اینها نافذ است اما اگر تصمیم گرفتند بر طلاق

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۵۲؛ ج ۲۱، ص ۳۵۴.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۳۰۶.

گفتند که باید از اینها اجازه بگیرند حالا این یا بر حمل استحباب می‌شود یا برای اینکه اصلاً طلاق بدترین غده‌های بدخیمی است طبق بیان نورانی امام (سلام الله علیه) که هیچ خانه‌ای با طلاق ویران نشده که این بافت فرسوده را بشود به آسانی ساخت^۱ طرفین مدت‌ها افسرده‌اند فرمودند: «أَبْغَضُ الْحَالِ»^۲ طلاق است در روایات بحث طلاق آمده است که هیچ حلالی به اندازه طلاق مبعوض خدا نیست و هیچ خانه‌ای با طلاق ویران نشده که بشود این بافت فرسوده را به آسانی ساخت حالا چه فرهنگی آمده که - متأسفانه - این فضیلت اساسی را دارند از ما می‌گیرند این را خیلی باید دقت کرد! وقتی نسل صالح می‌شود فرزند صالح می‌شود که از دودمان طیب و طاهر به دنیا بیایند «طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری»^۳ سابقین می‌گفتند «لَا تِلْدُ الْأُمُّ حَيَّةً خَيْرٌ لَهَا مِنْ أَنْ تِلْدَ وَلَدًا طَالِحًا» اگر زنی مار بزاید بهتر است تا فرزند ناصالح بزاید گاهی مار در تمام مدت عمر ممکن است کسی را مسموم نکند بر فرض هم نیش بزند و مسموم کند افراد محدودی هستند.

پرسش: ...

پاسخ: نه خیر! یکی از شعبه‌های داخلی است چون از همین امور داخلی حل می‌شود لذا فرمودند اگر داخل خانواده اصلاح شود و در گذشته هم به عرض شما رسید که این «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمّهَاتِ»^۴ یعنی خط مشی سعادت یک ملت را مادران آنها تعیین می‌کنند درست است که احترام به مادر لازم است و بوسیدن پای مادر هم

۱. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۶، ص ۵۴: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ النِّبْتَ الَّذِي فِيهِ الْعُرْسُ وَيُبْغِضُ النِّبْتَ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ». وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) تَزَوَّجُوا وَ زَوَّجُوا أَلَا فَمِنْ حَظِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِفْقَاقُ فِيمَةٍ أَيْمَةٍ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نَيْتٍ يَغْمَرُ بِالنِّكَاحِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نَيْتٍ يُخْرِبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفَرْقَةِ بَعْنِ الطَّلَاقِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَ كَرَّرَ الْقَوْلَ فِيهِ مِنْ بَعْضِهِ الْفَرْقَةُ».

۲. نهج الفصاحة، ص ۱۵۷.

۳. دیوان اشعار پروین اعتصامی؛ «دامن مادر نخست آموزگار کودک است *** طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری».

۴. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

فضیلت است اما این روایت آن معنای بلند را دارد می‌گوید، می‌گوید ببینید مادر او کدام خط مشی را اداره می‌کند و چه راهی را می‌رود؟ پای مادر کجاست؟ «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ» پدر البته بی‌اثر نیست اما اصل ساختار هویت این فرزند شش ماه یا نه ماه تمام فضایی که نصیب این کودک می‌شود از راه نفس مادر است این طور نیست که این یک بقچه‌ای باشد در صندوق و در آن بقچه دستکاری بکنند یا نظیر آمپول‌زدن‌ها و امثال آن باشد که در درون رحم و زهدان مادر مستقیماً از خارج به کودک چیزی برسد خیر! تمام آثار و مآثری که به کودک می‌رسد از راه نفس مادر است آن‌که گفت من شیخ انصاری را بدون وضو شیر ندادم از همین راه است آن‌که می‌گوید من غذای حرام نخوردم از همین راه است آن‌که گفتند مادر در حال بارداری عصبانی نشود فحش ندهد فحش نشنود از همین قبیل است آن‌که گفتند استرس پیدا نکند از همین قبیل است تمام برکاتی که نصیب کودک می‌شود از راه نفس مادر است نه این‌که او در درون زهدان مادر باشد از بیرون مستقیماً به او غذا بدهند از این قبیل نیست.

پرسش: ...

پاسخ: بله ﴿يُوقِقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ اما ﴿وَإِنْ يَتَفَرَّقَا﴾ را روایات تفصیل داده است ما که از خود آیه غی‌توانیم استفاده کنیم خود روایات فرمود «يَسْتَأْمِرَا»^۱ بروند از آنها نظر بخواهند. دارد که ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ اما اگر خواستند طلاق را باید استئمار کنند یعنی طلب امر کنند بگویند نظر شما چیست؟ این نه برای آن است که اینها وکیل هستند چون اگر وکیل بودند در مسئله اصلاح هم باید رضایت آنها را طلب می‌کردند وکیل باید در قلمرو وکالت حرکت کند این برای اهمیت مسئله طلاق است که مبدا این نظام فروپاشی کند.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۵۲؛ «لَيْسَ لِلْحَكَمَيْنِ أَنْ يَفْرَقَا حَتَّى يَسْتَأْمِرَا».

«و الحمد لله رب العالمين»